



عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، با بیان اینکه آمریکا پس از ناکامی در تقابل نظامی، وارد جنگ اقتصادی با ایران شده است، گفت: محاصره تنگه هرمز و فشارهای اقتصادی بخشی از سناریوی جدید ترامپ علیه جمهوری اسلامی است، اما ایران با فعال سازی مسیرهای ترانزیتی جدید، همکاری با کشورهای همسایه و مدیریت بازار می تواند این جنگ را نیز پشت سر بگذارد.

به گزارش اقتصادسراسرآمد، فداحسین مالکی درباره این که مسئولان عنوان می کنند بخشی از مسائل اقتصادی و گرانی های صورت گرفته در کشور جنگ دشمن در حوزه اقتصاد و محاصره دریایی صورت گرفته است، چه راهکاری های باید به کار گرفته شود، تا دشمن در این جبهه هم با شکست مواجه نشود، به ایلنا گفت: رویکرد جدید ترامپ بسیار سریع بر ملا شد؛ مانند بسیاری از تصمیمات خلق الساعه، غیر کارشناسی و غیر حرفه ای که می گیرد و پس از آن، در هر سناریویی که می خواهد پیاده کند، متوجه شکست سنگین خود می شود. هدف و آخرین سنناریویی که تا این لحظه ترامسپ علیه جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کرده؛ در واقع محاصره تنگه هرمز، یعنی محاصره اقتصادی است.

این عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی خاطر نشان کرد: معنای دیگر این اقدام رئیس جمهور ایالات متحده آن این است که ما اکنون وارد یک جنگ اقتصادی شده ایم. ما مشاهده کردیم در جنگ نظامی، به هر طریق ملت ما با هوشیاری کامل و حمایت از نیروهای مسلح، شکست سنگینی را در همه جنبه های زمینی و هوایی به دشمن وارد کردند. اکنون دشمنان وارد جنگ اقتصادی شده اند؛ زیرا دیده اند که در جنگ نظامی نمی توانند به ایران ضربه وارد کنند، دست به این جنگ زده است. وی تاکید کرد: به اعتقاد من، با توجه به اینکه این جنگ اقتصادی می خواهد فشار سنگینی بر مردم وارد کند، گرانی و تورم که امروز مسئله مهم کشور ماست، آسیب پذیری در این زمینه بالاست و باید بسیار مراقب باشیم. لازم است راهکارهای جدیدی اتخاذ کنیم تا در این جنگ اقتصادی پیروز میدان باشیم که به لطف خداوند خواهیم بود. همچنین بتوانیم مشکلات مردم را کاهش دهیم.

مالکی یادآور شد: حرکت بسیار خوبی که پاکستانی ها در این شرایط سخت انجام دادند، اعلام آمادگی برای عبور هر نوع کالا از طریق پاکستان به جمهوری اسلامی ایران بود که پاکستان در شرایط جنگی گلوگاه مهمی برای اقتصاد ایران بساز کرده به نظر من علامت بسیار مثبتی است تا بتوانیم از مرزهای کشورمان هم استفاده کنیم و بر اقداماتی که علیه کشورمان می شود تسلط داشته باشیم.

وی با اشاره به سفرهای اخیر وزیر امور خارجه کشورمان گفت: سفر آقای عراقچی به چین هم بخشی در همین راستا بود. اگر بتوانیم اتصال اقتصادی و مسیر ترانزیتی میان ایران، چین و پاکستان را از طریق سیستان و بلوچستان ایجاد کنیم، تحول اساسی در اقتصاد کشور به وجود خواهد آمد. این ها راهکارهایی است که باید برای دور زدن سنناریوی جدیدی که آمریکایی ها پیاده کرده اند، در پیش بگیریم. این نماینده مجلس شورای اسلامی بیان کرد: از سوی دیگر، باید بپذیریم که گرانی و تورم به شدت در جامعه ما آزاردهنده است. دستگاه های نظارتی نتوانسته اند به خوبی مدیریت و کنترل کنند و انتظار می رود این اقدامات هرچه سریع تر توسط دولت اجرائی شود و دستگاه های نظارتی نیز در کنار دولت بتوانند وظایف خود را در برخورد با اخلالگران اقتصادی انجام دهند. وی درخصوص این که اکنون دوباره بحث مذاکره مطرح می شود و حتی از صحبت از ارسال شرایط ایران و آمریکا به طرف واسطه که پاکستانی هستند، وجود دارد. آیا می توان گفت این مهلت یک هفته ای که ترامپ مطرح کرده، می تواند زیر فشار آمریکایی ها باتوجه به سابقه و تجربه مذاکرات قبلی به نتیجه ای برسد یا خیر؟ گفت: ما در طول جنگ رمضان و در این حدود دو ماه سناریوهای متعددی را از سوی آمریکا دیده ایم که غالباً نیز شکست خورده اند.

این عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی تاکید کرد: محاصره تنگه هرمز و محاصره اقتصادی آخرین ترند آمریکایی ها نیست و قطعاً آن ها به دنبال سنناریوهای دیگری هستند. بر همین اساس، ما نه به بحث مذاکره اعتماد داریم و نه آتش بس را قبول می کنیم. آن ها به دنبال این هستند که به هر طریقی، خود را از باتلاقی که رژیم صهیونیستی برای ترامپ در خلیج فارس ایجاد کرده، نجات دهند و تمام تلاش شان را در این راستا به کار خواهند بست

سنگین گره راهبردی- مرتضی فخری - در

میان التهاب های اخیر خلیج فارس و تشدید تنش های نظامی آمریکا علیه ایران، دولتمردان واشنگتن با اطمینانی شگفت انگیز از «مصونیت» کشورشان در برابر هرگونه شوک قیمتی نفت سخن می گویند. استدلال آنها ساده به نظر می رسد: آمریکا امروز به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت جهان، دیگر نیازی به نفتکش های عبوری از تنگه هرمز ندارد و بنابراین، بستن این آبراه استراتژیک توسط ایران، تیری است که به سنگ می خورد. اما این ادعا که بیش از آنکه مبتنی بر واقعیت های علم اقتصاد باشد، ریشه در شعارهای انتخاباتی یا نادیده گرفتن قواعد بنیادین بازار دارد، نه تنها نادرست، بلکه خطرناک نیز هست. حقیقت آن است که در صورت وقوع درگیری گسترده و مسدود شدن تنگه هرمز، نه چین واردکننده نفت، نه روسیه صادرکننده انرژی و نه هیچ کشور دیگری به اندازه خود آمریکا آسیب نخواهد دید. فهم این پارادوکس ظاهری، کلید درک ضعف پنهان ابرقدرتی است که گمان می کند بر اسبی شکست ناپذیر سوار شده است.

معمای اصلی در اینجا فرار از یک توهم رایج است: این باور که «تولید درون مرزی» به منزله «جدایی از بازار جهانی» عمل می کند. اقتصاددانان انرژی برای توضیح این خطای شناختی، تشبیه ساده اما گویایی را به کار می برند: بازار جهانی نفت همانند یک وان حمام عظیم است که تولیدکنندگان مختلف (عربستان، روسیه، آمریکا، ایران و دیگران) نقش شیرهای آب را ایفا می کنند و مصرف کنندگان (چین، اتحادیه اروپا، هند، ژاپن و حتی خود آمریکا) نیز نقش زهکش ها را دارند. آنچه قیمت نفت را معنا می بخشد، این نیست که کدام مولکول از کدام شیر وارد کدام زهکش می شود. هرگز نمی توان ردیابی کرد که نفت خام تولید شده در تگزاس صرفاً برای مصرف کالیفرنیا می رود یا پس از صادرات، به صورت فرآوردهای دیگر بازمی گردد. تعیین کننده اصلی قیمت، تراز کلی این وان است؛ یعنی سطح آب (عرضه کل جهانی) در برابر حجم خروجی (تقاضای کل جهانی). از این منظر، مسدود شدن تنگه هرمز به معنای خارج شدن ناگهانی نزدیک به ۱۰ تا ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز چیزی حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد عرضه جهانی از این وان عظیم است. چنین کاهش ناگهانی و بی سابقه ای در سطح آب، فارغ از این که شما کدام کشور هستید و نفت خود را از کجا تأمین می کنید، قیمت را برای همگان افزایش می دهد. حتی اگر آمریکا یک بشکه هم از خلیج فارس نگیرد، سقف وان جهانی برای او نیز پایین می آید.

اما نکته ظریف تر آنجاست که آمریکا نه تنها از این قاعده مستثنی نیست، بلکه به دلیل ساختار خاص صادرات و واردات خود، در معرض آسیب پذیرتر ین نقطه ممکن قرار دارد. رئیس جمهور پیشین آمریکا بارها با مباحثات از نفتکش هایی سخن می گفت که برای بارگیری نفت شیل آمریکا از اقیانوس اطلس عبور می کنند و این را نشانه خودکفایی می دانست. غافل از اینکه همین نفتکش های خالی که برای پر کردن محموله به سواحل آمریکا



می آیند، دقیقاً همان سازوکاری هستند که شوک نفتی خلیج فارس را به قلب اقتصاد آمریکا منتقل می کنند. مکانیزم انتقال به این شرح است: وقتی تنگه هرمز بسته می شود، قیمت نفت در آسیا که شش پدا به نفت خلیج فارس وابسته است جهشی سرسام آور پیدا می کند. در همین لحظه، نفتکش هایی که در اقیانوس اطلس در انتظار بارگیری نفت آمریکا هستند، با یک محاسبه سوداگرانه روبرو می شوند: آیا نفت آمریکا را در بازار داخلی آمریکا بفر و بشند، یا با تغییر مسیر، همان محموله را به آسیا حمل کنند و تفاوت فاحش قیمت را نصیب خود سازند؟ پاسخ واضح است. در نتیجه، حجم عظیمی از نفت تولیدی آمریکا که قرار بود در بازار داخلی باقی بماند، به سمت مشتریان آسیایی سرازیر می شود و از داخل کشور خارج می گردد. این همان «خونریزی خاموش» از ذخایر استراتژیک آمریکاست. داده های اداره اطلاعات انرژی آمریکا صحت این پیش بینی را تأیید می کند: در هفته منتهی به بیست و چهارم آوریل، ذخایر نفت خام آمریکا کاهش ۶.۲ میلیون بشکه ای بسیار فراتر از برآوردهای معمول را ثبت کرد که نشانگر آغاز این انحراف مسیر از هم اکنون است. نتیجه این فرآیند، جهش قیمت بنزین در پمپ های آمریکایی است؛ میانگینی که از ۳۰.۰۳ دلار در فوریه (پیش از تشدید تنش ها) به ۳۷.۷ دلار در مارس و سپس ۴۰.۲۴ دلار در آوریل رسیده است. این افزایش بیش از یک دلار در کمتر از دو ماه، فشاری است که مستقیماً بر دوش خانواده های آمریکایی نشسته است.

گذشته از این مکانیزم انتقال، باید به یک متغیر ساختاری دیگر نیز توجه کرد که جایگاه آمریکا را در برابر شوک نفتی بسیار شکننده تر از رقبایی همچون چین، روسیه یا اتحادیه اروپا قرار می دهد: «شدت نفتی» اقتصاد. شدت نفتی به زبان ساده، مقدار نفت مصرفی برای تولید هر واحد تولید ناخالص داخلی است. در این شاخص، آمریکا رکورددار عجیبی است. اقتصاد این کشور دو برابر اتحادیه اروپا، چهار درصد بیشتر از چین و حتی بیست درصد بیشتر از روسیه (که خود یک پترواستیت کلاسیک محسوب می شود) نفت مصرف می کند. این رقم برای کشوری که ادعای پیشرفتگی و گذار به انرژی پاک را دارد، حیرت آور و حتی شرم آور است. ریشه این وابستگی بیمارگون در دو عامل ریشه دار نهفته است: نخست، فرهنگ عشق به خودرو که در بطن هویت آمریکایی جای گرفته است. برخلاف اروپا یا شبکه ریلی انبوه و شهرهای متراکم، یا چین با گسترش روزافزون مترو و قطارهای برقی سریع السیر، الگوی شهرنشینی در آمریکا به گونه ای طراحی شده که خودروی شخصی نه یک انتخاب، که یک ضرورت غیر قابل اجتناب است. حومه های گسترده، فاصله های طولانی میان محل کار و زندگی، و نبود حمل و نقل عمومی کارآمد، همه و همه اقتصاد آمریکا را به رگ های نفتی متصل کرده اند.

عامل دوم اما شگفت انگیز تر از اولی است: عقب ماندگی آشکار آمریکا در گذار به خودروهای برقی. در حالی که چین نه از سر عشق به محیط زیست، بلکه از روی یک محاسبه راهبردی هوشمندانه، سال هاست با

سیاست های جسورانه دولتی، یارانه ها، و برنامه ریزی بلندمدت، ناوگان حمل و نقل خود را به سمت برقی سازی سوق داده است، آمریکا در این مسیر با سرعت حلزونی حرکت می کند. دلیل این عقب ماندگی صرفاً فناوریانه نیست؛ بلکه ریشه در نفوذ عمیق صنعت نفت و لابی های خودروسازی سنتی در ساختار قدرت واشنگتن دارد. نتیجه آنکه چین امروز با ایجاد یک «یافر» الکتریکی در برابر نوسانات نفت، ریسک ژئوپلیتیکی خود را مهار کرده، در حالی که آمریکا همچنان با بدنه ای از جنس فولاد و بنزین در برابر طوفان های قیمتی ایستاده است.

اما شاید هولناک ترین جنبه شوک قریب الوقوع نفتی برای آمریکا، نه در مکانیزم افزایش قیمت، بلکه در پیامدهای ثانویه آن بر کل اقتصاد باشد. نفت در اقتصاد مدرن نه یک کالای عادی، که یک «ضرورت بی بدیل» است. شهروند آمریکایی نمی تواند از فردا به خانه ای نزدیک به محل کارش نقل مکان کند، یا خودروی خود را یک شبه به مدلی برقی تبدیل نماید. او همچنان باید هر روز مسیری مشخص را طی کند، فرزندانش را به مدرسه ببرد و مواد غذایی لازم را تهیه نماید. بنابراین وقتی قیمت بنزین به طور ناگهانی از مرز چهار یا پنج دلار عبور می کند، خانواده نه توانایی کاهش مصرف را دارد و نه گزینه جایگزینی. تنها راه، فشرده کردن سایر مخارج است. پولی که صرف بنزین می شود، از خرید پوشاک، تفریحات، لوازم خانگی، یا حتی مواد غذایی باکیفیت کسر می گردد. این پدیده به «شوک تقاضای منفی» تبدیل می شود که سراسر بخش های دیگر اقتصاد را دربر می گیرد. تولیدکنندگان کالاهای غیرنفتی با کاهش ناگهانی فروش مواجه می شوند، کارگران اخراج می گردند و چرخه رکود تکمیل می نشود. بدتر آنکه هزینه حمل و نقل تمام کالاها از یک سیب تا یک تبلت نیز همراه با قیمت نفت جهش می کند و تورم را به سطحی کنترل ناپذیر می رساند. ترکیب «رکود اقتصادی» و «تورم بالا» همان کابوسی است که اقتصاددانان آن را «رکود تورمی» می نامند و شکستن آن جز با هزینه های اجتماعی گراف ممکن نیست. آمار تاریخی نیز این هشدار را تأیید می کند: از دوازده رکود اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا، ده مورد بلافاصله با یک جهش شدید قیمت نفت پیشی گرفته شده اند. این همبستگی تصادفی نیست؛ علت مستقیم است.

در چنین شرایطی، افراف نیست اگر بگوییم پیامد نهایی می تواند چیزی فراتر از یک رکود معمولی باشد: ذوب اقتصادی جهانی. اما نقطه کانونی بحران همچنان در واشنگتن خواهد بود، زیرا اقتصاد این کشور بیشترین وابستگی را به مصرف سسوخ های فسیلی در میان اقتصادهای بزرگ دارد. چین با وجود حجم عظیم واردات، به واسطه برقی سازی حمل و نقل و ذخایر استراتژیک، پنجره امن تری دارد. روسیه با وجود وابستگی بوده به نفت، به هر حال از افزایش قیمت ها سود می برد (چون همچنان می تواند نفت خود را از طریق خطوط لوله یا مسیرهای دیگر به فروش برساند). اتحادیه اروپا نیز با وجود ضعف هایش، به لطف بهره وری بالاتر انرژی و شبکه حمل و نقل عمومی، همواره شدت نفتی کمتری

«سراسرآمد» بررسی می کند؛

آمریکادر تله نفتی تنگه هرمز

چرا واشنگتن از شوک نفتی بیش از پکن و مسکو آسیب می بیند؟

نسبت به آمریکا داشته است. اما آمریکا، هم مصرف کننده است و هم آسیب پذیر، هم وابسته است و هم در دام توهم خودکفایی گرفتار آمده.

حال پرسش اساسی این است: راه چاره چیست؟ نویسنده تحلیل اصلی بسا صراحت اعلام می کند در کوتاه مدت هیچ راه حل فنی برای جبران کاهش ۱۰ میلیون بشکه ای عرضه وجود ندارد. نه ذخایر استراتژیک آمریکا گنجایش جبران این حجم را دارد، نه افزایش تولید شیل می تواند در بازه چند هفته یا چند ماه محقق شود. بنابراین تنها یک مسیر منطقی باقی می ماند: توافق با ایران برای بازگشایی تنگه هرمز. هر چه زودتر، بهتر. اما نکته حائز اهمیت آن است که با گذشت زمان و عمیق تر شدن اختلال در عرضه، قیمت نفت چنان جهش می کند که هزینه ای که آمریکا مجبور است برای مذاکره با ایران بپردازد (چه به صورت امتیازات سیاسی و چه به صورت رفع تحریم ها)، روز به روز سنگین تر می شود. اگر واشنگتن امروز با تهران به توافق برسد، می تواند با پرداخت هزینه ای محدود، از یک فاجعه بزرگ جلوگیری کند. اما اگر چند هفته یا چند ماه تعلل کند، تقاضای ایران برای هر گونه امتیازی چه در حوزه هسته ای، چه منطقه ای و چه اقتصادی، چند برابر خواهد شد. اقتصاد در تب و تاب، حریف سختی در پای میز مذاکره است. «زمان به نفع آمریکا نیست.» این جمله شاید مهمترین هشداري باشد که دولتمردان کاخ سفید باید بارها و بارها برای خود زمزمه کنند.

اما کوتاه مدت پایان ماجرا نیست. آنچه آمریکا را از این پس از چنین آسیب پذیری مصون می دارد، نه تداوم توافق موقت با ایران، که بازطراحی بنیادین الگوی مصرف انرژی است. در بلندمدت، واشنگتن چاره ای جز کپی کردن استراتژی چین ندارد: کاهش ریسک نفت، نه از طریق توهم خودکفایی، بلکه از طریق سیاست های جسورانه دولتی برای تشویق گذار انبوه به خودروهای برقی و حمل و نقل ریلی. این به معنای جنگی تمام عیار با لابی های نفتی، بازآفرینی ساختار شهرها، سرمایه گذاری عظیم در زیرساخت شارژ خودروهای برقی، و مهمتر از همه، تغییر ذهنیت از «فراوانی کوتاه مدت نفت» به «امنیت بلندمدت انرژی» است. تا وقتی که یک خانواده آمریکایی برای رفتن به محل کار خود ناگزیر از سوزاندن بنزین باشد، تا وقتی که نفتکش ها برای پر کردن مخازن شیل از اقیانوس اطلس عبور کنند، و تا وقتی که شدت نفتی آمریکا دو برابر اروپا باقی بماند، این کشور هیچ گاه در برابر شوک های تنگه هرمز مصون نخواهد بود.

اجبار واشنگتن به لشکر کشی نظامی یا عقب نشینی تحقیر آمیز در برابر ایران، هر دو نتیجه یک اشتباه محاسباتی بزرگ است: باور به اینکه می توان همزمان «بزرگترین تولیدکننده» و «مصون از بازار جهانی» بود. اقیانوس اطلس نمی تواند آمریکا را از موج های خروشان خلیج فارس جدا کند، همانطور که مرزهای سیاسی نمی توانند قواعد عرضه و تقاضا را لغو نمایند. شاید این بار، گران ترین درس اقتصاد جهان برای قدرتی که گمان می کرد بر آب های گرم جنوب ایستاده، در سرزمینی که هرگز بوی نفت خلیج فارس به مشامش نرسیده، اما لرزه آن را حس می کند، تجربه شود.

بدون شرح

قاب دوربین



عکس: اصغر بشارتی